

نقش جنبش های صنفی در استراتژی سرنگونی

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

برای دگرگون ساختن یک پدیده متحول باید استراتژی و تاکتیکهای خود را با تحولات آن تنظیم کنیم.¹ پاره ای از دلایل خرد و کلان سبب شده است که مخالفان رژیم جمهوری اسلامی تاکنون موفق به انجام یک قیام سراسری و سرنگون ساز نشده اند.² این عدم موفقیت برخی از نیروها را به سمت راه حل های ملایم تری همچون رفراندوم سوق داده است. اما نبود گرایش توأم با عمل گرایی و واقع گرایی در اپوزیسیون سبب شده است که حتی در این مورد نیز پیشنهادات از حد حرف جلوتر نرود. چیزی که این احتمال را قوی می سازد که در سایه ایستایی و تشنگی حاکم بر اپوزیسیون، نیروهای آن در گام های بعد مجبور خواهند شد از حد رفراندوم نیز پایین تر بیایند و به راه حل هایی راست گرایانه تر تن دردهند.

علل این پافشاری نیروهای مخالف رژیم بر تک روی سیاسی در مقالات متعددی مورد بحث قرار گرفته است، اما آنچه مهم تر است اینکه آیا همه نیروهای تغییر طلب، در داخل و خارج از کشور، باید منتظر باشند تا این اپوزیسیون عقیم و نازا سرانجام روزی نجات بخش این ملت را بزیاید؟ پاسخ منفی است. امکان رها ساختن ایران از چنگ نظام حاکم کنونی بطور عینی موجود است، اما باید زاویه دید خود را عوض کنیم تا امکانها، استعدادها و توانهای بالقوه را مشاهده کنیم. شرایط فعلی اجازه می دهد که هرکدام از ما، در حد علاقه و توان خود، چارچوبی برای فعالیت و مبارزه داشته باشیم.

در این نوشتار، نخست به اهمیت برطرف کردن کمبودهای عناصر ذهنی برای ایجاد باور به مبارزه در جامعه می پردازیم و بعد اشاره ای داریم به محورهای مشخص مادی که می توان در آنها به کنش مبارزاتی پرداخت.

* *

نقش عنصر ذهنی در مبارزه

برای آنکه در جامعه ای جنبش تغییر آفرین صورت گیرد نیاز به یک وضعیت مادی مستعد و انگیزاننده است. اما آنچه که این وضعیت را به عرصه ی عملی یک قیام می کشاند برداشتی است که اکثریت جامعه از این وضعیت مادی دارد. تنها فقر و ستم نیست که قیام می زاید، «احساس عدم تحمل» فقر و ستم است که موجب حرکت توده ها می شود. به همین دلیل نیز، بسیاری از فعالان سیاسی که سالها منتظر بودند تا، به عنوان نتیجه ی مکانیکی وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی، قیامی صورت بگیرد، بعد از گذشت دو دهه دیدند که چنین نشد. بنابراین پرداختن به **روانشناسی قیام** به همان اندازه لازم است که توجه به شاخصهای مادایی که می توانند نارضایتی اجتماعی بیافرینند.

بر این اساس، ملزومات روانی یک جنبش اعتراضی جدی، گسترده و تغییر آفرین را می توانیم بدین صورت بر شمیریم:

¹نگاه کنید به : <http://www.korosherfani.com/neveshteha/negarshekarkardi.PDF>

²در این باره به طور مفصلی در مقالات خود نوشته ام و از جمله در مطلبی با عنوان: «انقلاب مرد، زنده باد انقلاب – چگونه مبارزه را از بن بست خارج کنیم؟» (بهمن 1381) باری دیدن این مقاله نگاه کنید به : <http://www.korosherfani.com/neveshteha/enghelab-Matne%20kamel.PDF>

1- شجاعت و شهامت مقابله با قدرت سرکوب رژیم حاکم

این خصلت معمولاً در جوامعی وجود دارد که اعضای آن به برخی ارزشهای فرهنگی و باورهای اخلاقی پایبند هستند. یعنی دست آویزهایی دارند که از طریقشان بر ترس خود فائق می آیند. ترس از آسیب دیدن، کتک خوردن، زندان رفتن، شکنجه شدن، اخراج شدن و چه بسا اعدام شدن. برخورد با ترس از این مجازاتها، تنها در صورت یک باور عمیق به ضرورت تغییر آفرینی است که ممکن می باشد. هر چه جامعه به برخی از باورهای اخلاقی و انسانی پایبندتر باشد، راحت تر با این ترس ها و خطرات برخورد می کند. سالم بودن روانی و اخلاقی جامعه به یافتن محمل هایی برای غلبه به این ترس یاری می کند.

با علم بر این نکته است که رژیم های ضد انسانی و ضد مردمی، بطور جدی و برنامه ریزی شده، تلاش می کنند که فساد اخلاقی و بی بندوباری روانی را به گونه ای پوشیده اما به صورت فعال و ارادی در جامعه رواج دهند. گسترش انواع اعتیاد یکی از این ابزارهاست که سبب می شود نیروی رزمنده و فعال جامعه به نحو گسترده ای از حیث جسمی و روحی ضعیف شده و در مشکلات اعتیاد خود فرو رود.

هر یک جوانی که به جمع معتادین می پیوندد یک نفر از صف دشمنان **فعال** جمهوری اسلامی کاسته می شود.

هر بار مصرف مواد مخدر گامی است در جهت تداوم بخشیدن به رژیم ملاما و ادامه وضعیت فلاکت بار کشور.

اعتیاد، افسردگی، فساد جنسی، سرگرمیهای پوچ و بی معنی، هرز طلبی، بیهوده چرخیدن، وقت کشی، اختلالات رفتاری ناشی از سرخوردگی و همه و همه، ابزارهای نظام جمهوری اسلامی است برای ممانعت از شکل گیری فکر و روحیه سالم و اخلاق انسانی والایی که می تواند روحیه مبارزاتی را در جوانان تقویت کند.

جوانان ایرانی البته حق دارند از لذات مختلف برخوردار شوند، اما بهتر است به این کارکرد سیاسی رفتارهای افراطی و انواع اعتیادهای موجود نیز فکر کنند. با اعتیاد به مواد مخدر، به الکل، به بی بندوباری جنسی و به هزل گوئی و هرز طلبی و وقت گذرانی، رژیم جمهوری اسلامی آنها را به امور بیهوده سرگرم ساخته و حاشیه امنیت خوبی برای خود ساخته است. دستگاههای مخوف باندهای درون نظام پیوسته در تلاشند تا مخالفان و مبارزان بالقوه ی رژیم اسلامی هر چه بیشتر و بیشتر به سمت انواع اعتیادهای بالا بروند تا مبادا روزی زندگی بهشت گونه آنها توسط مخالفین شجاع و مبارزین با شهامت این ملت تهدید شود.

بنابر این رژیم کنونی از دیر باز بر روی فرایندهایی که امکان شکل گیری شجاعت و شهامت را در شخصیت ایرانیان فراهم می کند کار کرده و آنها را تا حد امکان تخریب می سازد. نگه داشتن جو ترس و ارباب از طریق اعدام های علنی. قطع عضو، تعزیرات گوناگون، زندان، شکنجه، تجاوز، جریمه، محرومیت، اخراج و غیره جزو برنامه های حکومتی می باشد. ایده آل جمهوری اسلامی این است که اکثریت جوانان، به استثنای نیروهای سرکوبگر خود، به سمت اعتیاد، مد، موزیک، تفریحات و لابیگری بروند، اما به سمت مسائل سیاسی و پرداختن به آینده تیره و تار خود نروند. به همین دلیل نیز انرژی و پول زیادی صرف می کند که جوانانی را که به جای سکس و مشروب و قرص های شادی آور وقت خود را صرف کسب و ترویج آگاهی و سازماندهی مبارزه کنند شناسایی کرده و آنها را به اشکال مختلف از میان ببرد. هزاران قاچاقچی و استثمارگران جنسی زنان و کودکان، آزادانه و حتی در سایه ی حمایت نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی به فعالیت خود اشتغال دارند و امثال احمد باطنی به دلیل بالای سر گرفتن یک پیراهن خونین چهار سال است در زندان به بدترین شکنجه ها محکوم است.

پس :

هرچه فحشاء بیشتر باشد امنیت سیاسی نظام بالاتر است،

هر چه اعتیاد به مواد مخدر بیشتر باشد، امنیت نظامی رژیم بالاتر است،

هر چه فساد جنسی و اخلاقی گسترده تر و عمیق تر باشد امنیت ساختاری نظام تضمین شده تر است.

هرچه روان پریشی و پناه بردن به قرصهای آرام بخش بیشتر باشد تعداد مبارزین فعال ضد رژیم کمتر است.

جوانان ایرانی مبتلا به این بلایا با آگاهی از فرایندهای تخریب‌گری که به گونه‌ای فکر شده و با هدف به آنها تحمیل می‌شود، باید در مسیر رهایی خود از این بندهای نامرئی اسارت تلاش کنند و با بازیافتن سلامت جسم و روح، به صف مبارزانی بپیوندند که در مسیر تغییر آفرینی سرنوشت تاریخی نسل خود و نسل‌های آینده برای سرنگون ساختن رژیم فاسد و ضد انسانی کنونی مبارزه می‌کنند.

نسل جوان ایرانی باید بداند که دو نسل قبل از او، در 25 سال گذشته، به اندازه کافی همت و شجاعت برای ایستادگی در مقابل این رژیم را از خود نشان نداد، به استثنای آن چند ده هزار زن و مرد دلیری که ایستادند و جان دادند یا همچنان به مبارزه مشغولند، اکثریت عظیم آن نسل‌ها که اینک بین 40 تا 60 سال دارند، از مرگ و اعدام و حبس ترسیدند، به خود لرزیدند و راه مماشات و تحمل و انفعال را پیش گرفتند و اینک شما، نسل جوان، حاصل و ثمره ترس و بی‌همتگی آنها را در قالب 5 میلیون معتاد، 6 میلیون بیکار، 2 میلیون کودک و زن آواره خیابانی، 5 میلیون ترک وطن کرده و 12 میلیون فقیر زیر خط فقر دارید. اینک با شماست که تصمیم بگیرید، آیا چنین آینده‌ای برای نسل و نسل‌های بعدی خود می‌خواهید. تصمیم امروز شما تعیین‌کننده کیفیت زندگی دهها میلیون ایرانی در ده و بیست سال آینده است. اگر نسل قبلی می‌توانست بگوید که ما در سال 58 نمی‌دانستیم جمهوری اسلامی چه خواهد کرد، شما لیکن امروز می‌دانید که جمهوری اسلامی چه کرده است.

2 - عنصر آگاهی روشن و شفاف :

برای اینکه آحاد مردم بدانند چرا و چگونه باید برای تغییر شرایط موجود اقدام کنند نیاز به آن دارند که خط و مرزها و توضیح چرایی‌های مسائل را، به زبانی ساده و بطور روشن و شفاف، بدانند. جمهوری اسلامی باز در اینجا دست بکار می‌شود و از همه امکانات و از جمله از بی‌سوادی و بلاهت سیاسی برخی از مخالفانش در خارج از کشور و بخصوص در داخل رسانه‌ها استفاده می‌کند تا واقعیت‌های ساده و روشن سیاسی را به گونه‌ای پیچیده و مبهم ارائه دهد تا مبادا مردم بتوانند با ذهنی شفاف، خط و مرزهای خلق و ضد خلق را ترسیم کرده و با استفاده از این مرزبندی روشن، اقدام به تعیین تکلیف با دشمنان خود بکنند.

در اینجا لازم است توضیح داده شود که مسائل سیاسی ایران با وجود تمام پیچیدگی‌های ظاهری خود، بسیار ساده و روشن هستند : در یکسو رژیم و 5 درصد از جمعیت به عنوان هوادارانش قرار دارند که به غارت جامعه و ستم‌گری مشغولند و در سوی دیگر، اکثریت 95 درصدی جامعه قرار دارند که نیستند مگر مردمی غارت‌شده، مورد تحقیر قرار گرفته و ستم‌دیده. تا زمانی که این اکثریت 95 درصدی دست به اقدامات عملی مانند تحصن، اعتصاب، اعتراض، تظاهرات، رویارویی عملی و قیام سراسری نزنند، این اقلیت 5 درصدی به کار خود ادامه می‌دهد و با تمام قدرت ناشی از خباثت و طمع خود، خون مردم را در شیشه خواهد کرد.

در چنین شرایطی از جمله وظایف فعالان سیاسی، زدودن بحث‌های فرعی و مخدوش‌کننده است تا از این طریق، برای مدتی، در رسانه‌های خارج از کشور که در ایران پخش می‌شوند، این مرزبندی به گسترده‌ترین و ساده‌ترین طریق ممکن توضیح داده شود و جا بیافتد. اگر هم عده‌ای به دلیل مزدور بودن، یا نا آگاه بودن، همچنان به کار پیچیده‌سازی و تیره‌ساختن محیط سیاسی مشغولند، باید با آنها مقابله کرد و هیچ مقابله‌ای بهتر از بی‌اعتنایی به این منابع و افزایش تبلیغات روشن‌گرانه نیست.

باید به زبانی روشن خط و مرز میان رژیم و ضد رژیم ترسیم شود تا هرکس بتواند، در صورت تمایل به انجام کار سیاسی، جایگاه خود را به آسانی تشخیص دهد. تفکیک و ساده‌سازی جبهه‌ها در جوامعی مثل ما، که به دلیل فقر مادی و فرهنگی، امکان تحلیل مسائل و تشخیص جایگاه‌ها به آسانی توسط توده‌ها میسر نیست، باید توسط فعالان سیاسی و در قالب‌های ارتباطاتی ساده و عامه‌فهم انجام شود تا همگان بتوانند سره را از ناسره تشخیص دهند. کاری که در زمان انقلاب به گونه‌ای روشن انجام شد : شاه و خمینی. حتی برای

روستایان دور افتاده ترین نقاط ایران نیز تشخیص جایگاه خود در میان این دو اردو ممکن بود. زیرا شبکه یکصد هزار مسجدی روحانیت این نکته را جا انداخته بود که شاه و خمینی همان یزید و حسین است.

امروز اما فهم پیچیدگی و تعدد جبهه ها حتی گاهی برای آگاهان سیاسی نیز ناممکن است و تشخیص بین مشروطه پارلمانی و مشروطه پادشاهی، جمهوری سوسیالیستی و جمهوری دموکراتیک و تفکیک میان حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست ایران (مارکسیست، لنینیست، مائویست) و حزب کمونیست کارگری ایران برای همگان میسر نمی باشد. منظور این نیست که جامعه ما نباید از تنوع سیاسی بهره مند باشد، بلکه منظور **انطباق استراتژیهای مبارزاتی سیاسی با واقعیات جامعه شناختی ایران** است تا از این طریق بتوانیم موثر واقع شویم و شرایط را در ایران، بعد از یک ربع قرن سلطه نظام ضد انسانی جمهوری اسلامی، عوض کنیم. از همین روی باید بدون آنکه به ساده گرایی و توده گرایی پردازیم زوایای پیچیده مسائل سیاسی را روشن کنیم و جبهه ها را با شفافیت تمام برای افکار عمومی ایرانیان ترسیم نماییم. چنین مهمی نیز میسر نمی شود مگر آنکه در عمل تشکل ها و گرایشهای مختلف سیاسی قادر باشند به حداقل توافقات دست یابند و از این طریق خود را به صورت یک مجموعه ی همسو نشان دهند. کاری که عملی شدنش اگر نه ناممکن حداقل بسیار سخت می نماید.

در سایه یک ذهنیت قادر به تفکیک میان جبهه ی مردم و جبهه ی ضد مردم، نیروهای اجتماعی موفق می شوند روایت ساده و تصور قابل استفاده ای از کار سیاسی که می توانند به آن اقدام کنند داشته باشند: یعنی **کنار زدن یک رژیم زورگویی متعلق به اقلیت برای جایگزین ساختن آن با حاکمیت نماینده ی اکثریت جامعه**. این موضوع ما را به یک عنصر ذهنی دیگر رهنمون می سازد.

3) داشتن چشم انداز مثبت از آینده

مردم البته می خواهند بدانند برای چه باید به صحنه بیایند تا خطرات برخورد با نیروهای سرکوبگر را بپذیرند. تا زمانی که روشن نباشد، در فردای این حرکت چه نهفته است، دشوار است که یک قیام همگانی روی دهد. ایجاد یک چشم انداز امیدوار کننده عبارت از این است که افراد بتوانند با **برنامه ای در ذهن و امیدی در قلب** اقدام به حرکت کنند. تاکنون اپوزیسیون خارج از کشور از ارائه ی چنین چشم اندازی عاجز بوده است. زیرا روایتش از فردای کشور با واقعیات جامعه ایران و خواستههای مردم تطابق کافی نداشته است. مردم آرزوهای خود را در طرحهای آلوده به ایدئولوژی و فهم ناقص این سازمانها و گروهها پیدا نکرده اند و به همین خاطر نیز حمایت و پشتیبانی جدی از این تشکل ها به عمل نیاورده اند. اما این نباید باعث شود که نیروهای فعال سیاسی، در داخل و خارج از جامعه، بخواهند در این انتظار بنشینند که شاید روزی اپوزیسیون چنین چشم اندازی را ترسیم کند. به جای این برخورد ذهنی و منفعل می توان به گونه ای عینی تر و فعال به این مسئله پرداخت :

چگونه به آینده بعد از قیام امیدوار باشیم ؟

هیچ جامعه ای نمی تواند به آینده ای خوب امیدوار باشد مگر آنکه سرنوشت و اداره آموزش را با اتکاء به نیروهای متکی به خود بر عهده گیرد. جوامعی که اجازه دهند دیگران برایشان تصمیم بگیرند، آینده ی روشنی نخواهند داشت. هیچ نیروی خارجی ضمانت نمی کند که منافع خود را فدای منافع ملتی کند که سرنوشتش را به او می سپارد. در حال حاضر بسیاری از ایرانیانو اغلب از سر استیصال در داخل و خارج و در اپوزیسیون، منتظر این هستند که قدرتهای خارجی و از جمله آمریکا، بر رژیم آنقدر فشار وارد آورد تا تغییری در اوضاع ایران حاصل شود. اگر بی پرده سخن بگوییم باید گفت این اوج فلاکت یک ملت است که به دلیل **ترس، جهل و بی ارادگی** خود، دست گدایی به دولتهای دیگر دراز می کند و چشم امید به حکومتهای بیگانه می بندد تا دولتهای دیگر، که همگی با جدیت به دنبال حفظ منافع خود هستند، بیایند و به داد آن ملت مفلوک برسند.

امیدوار باشیم که این گرایش در میان ایرانیان شامل اقلیتی کوچک باشد نه اکثریتی بزرگ. آنچه باید بر روی آن تاکید کنیم اینکه شاید دیگر کار زیادی از نیروهای سیاسی فرسوده خارج از کشور بر نیاید. شاید دیگر از نسل های 35 سال به بالا که طعم شکست و حقارت جمهوری اسلامی را چشیده اند و به دنیای انفعال و ترس غلطیده اند، کاری بر نیاید. اما در این میان به طور قطع باید بتوان بر روی **جوانان ایرانی** حساب کرد. جوانانی که زندگی نه در پشت سرشان که در پیش رویشان است و هر چه بر سر این کشور آید به مدت دهه ها در تمام طول زندگی آنها همراهشان خواهد بود. خوب یا بد. جوانان ایرانی باید بدانند که انتخاب چگونگی زندگی فردایشان در دست خودشان است، آنها باید بدانند که، چنانچه در بالا نیز گفتیم، **می توانند** تعیین کنند برای فردای نسل خود و کشورشان چه می خواهند :

=زندگی توام با بیکاری کوتاه یا دراز مدت در تمام طول عمر
یا زندگی توام با حق انتخاب يك شغل خوب و امکان تغییر و بهبود آن به دفعات در طول عمر
فعال خود

=زندگی توام با ترس از بسیجی و انجمن اسلامی و منكراتي و پاسدار
یا زندگی توام با آرامش در عین حق انتخاب آزادانه

=زندگی توام با حقارت و توهین و بی احترامی
یا زندگی بر اساس رعایت حرمت حقوق و شخصیت انسانی تك تك شهروندان

=زندگی توام با مشاهده ي آثار و عوارض فقر، آوارگی و نابرابری
یا زندگی بر اساس رعایت عدالت اجتماعی و تامین نیازهای ضروری همه شهروندان

=زندگی سراسر از صحنه های اعدام و شلاق و مجازات و قطع عضو
یا زندگی بر اساس رعایت حقوق بشر و لغو مجازات اعدام و دادگستری عادلانه

=زندگی توام با هوای آلوده، ترافیک، گوشت فاسد، صف های طویل و امثالهم
یا زندگی در محیطی سالم، با تغذیه ای مناسب و محیطی منطبق بر استانداردهای يك
زندگی پیشرفته

=زندگی توام با ترس و وحشت از شلاق و مجازات به خاطر رابطه با جنس مخالف
یا زندگی در جامعه ای که انسانهای بالغ و مسئول، با اختیار خود و آزادانه در روابطشان عمل
می کنند

=زندگی توام با حجاب و پوشش و رفتار اجباری
یا زندگی آزاد و مختار در مسائل شخصی و روابط فردی

=زندگی آغشته به ترس از توقیف، خفقان، سانسور، اتهام زنی و محاکمه
یا زندگی در جامعه ای با برخورداری از آزادیها ي اندیشه و بیان

=زندگی در محیطی با رفتار دوگانه مخرب در بیرون و درون منزل
یا به سر بردن در جامعه ای که هرکس آنگونه که هست زیست می کند

=زندگی در جامعه ای فرو رفته در گرداب باج گیری، فساد اداری، رشوه خواری و دروغ پردازی
یا حیات در جامعه ای که افرادش اصولاً نیازی به زورگویی و دزدیدن و رشوه خواری ندارند

= زندگی در جامعه ای غرق در اعتیاد، تن فروش و خیابانگردی
یا زندگی در جامعه ای سالم که انسانها برای تامین نیازهایشان مجبور به فروش جسم و روح
خود نیستند

= زندگی در جامعه ای با نابرابریهای نجومی که اقلیتی به سان شاهان و اکثریتی چون
بردگان زیست کنند

یا زندگی در جامعه ای بر اساس توزیع عادلانه ثروتها و پاسخگویی به نیازهای بدیهی انسانها

= زندگی در جامعه ای دارای دانشگاهها و مدارس و موسسات آموزشی - تحقیقاتی کم
مایه، بی تجهیزات و بی محتوا

یا تحصیل در جامعه ای از حیث فکری، آموزشی، فرهنگی و مطالعاتی مجهز، غنی و شکوفا

= زندگی در کشوری فقر زده، بد نام، معروف به تروریست با شهروندانی مطرود و آواره
پناهندگی در سراسر جهان

یا زیستن در ایرانی مرفه، توسعه یافته، پر قدرت و احترام بر انگیز

جان کلام،

= انتخاب برای زیستن در ایران رو به نابودی امروز
یا جامعه انسان گرا، پیشرفته و صلح دوست فردا،

مردم کشورمان و بخصوص جوانان ایران، امروز باید انتخاب کنند که از این دو سری گزینه های
شوم و سیاه بالفعل کنونی و گزینه های روشن و امیدوار کننده ی بالقوه ی آینده، کدام را می
خواهند. هیچ چیز انتخاب یکی را بر دیگری بطور جبری و مکانیکی دیکته نمی کند، بحث بر
سر يك **انتخاب** است. انتخابی بر اساس **آگاهی، شعور و اراده ی** تك تك ما. باید از خود
پرسیم به عنوان **انسان ایرانی** کدامیک از این دو سری گزینه را می خواهیم ؟ سپس، بر
اساس انتخاب خود، در آن راستا اقدام کنیم .

هر انتخاب البته بهای خود را دارد. در صورت پذیرش گزینه سیاه، شاید در کوتاه مدت کاری
لازم نباشد که صورت دهیم. کافی است باز، منفعل، حضور و بقای رژیم ملاحا را تحمل کنیم،
اما می توانیم اطمینان قاطع داشته باشیم که برای آینده ی کشورمان، سناریو ی سیاه
انحطاط تاریخی، فروپاشی اجتماعی، محو تمدنی، ورشکستگی اقتصادی، سقوط فرهنگی و
نابودی انسانی حتمی و غیر قابل پرهیز خواهد بود. تنها بقای جمهوری اسلامی چنین آینده
ای را ضمانت می کند.

در مقالات گذشته بارها از سرنوشت سیاه مردم افغانستان و عراق به عنوان دو مثال اخیر
صحت کرده ایم. ایران نیز بدون شك، استعداد تبدیل شدن به کشور و ملت بلا تکلیف و بی
آینده بعدی منطقه را دارد.

اما گزینه ی مثبت بخصوص يك بهای اولیه دارد و آن، کنار گذاشتن ترس و انفعال برای سرنگون
ساختن رژیم کنونی است. کاری که بواسطه ی وضعیت فعلی دشوار اقتصادی، اجتماعی و
بین المللی جمهوری اسلامی، بسیار آسان انجام خواهد شد. در صورتی که هرکدام از ما
تصمیم بگیریم که این گزینه را دنبال کنیم کافی است که در راه سازماندهی قیام آزادیبخش
فعالیت خود را شروع کنیم . برای این منظور راهکارهای عملی مناسبی، بسته به اینکه در
داخل و یا در خارج از کشور هستیم، وجود دارد. در اینجا به برخی از محورهایی که می تواند
برای پیش برد سرنگون سازی جمهوری اسلامی و آغاز جایگزین سازی آن مورد نظر قرار گیرد
اشاره می کنیم :

1) وضعیت وخیم اوضاع کارگران در سراسر کشور فرصت مناسبی برای تقویت مبارزات کارگری فراهم کرده است. اعتصاب کارگران و کارکنان صنایع پتروشیمی، نساجی و قند و شکر از مثالهای روزهای گذشته است. کافی است با کارگران بخشهای مختلف وارد تماس شویم و آنها را به اعتصاب دعوت کرده و ایشان را در سازماندهی عملی اعتصابات سراسری یاری نماییم. در حال حاضر و به دلیل حاد شدن مشکلات صنفی، برگزاری اعتصابات در سطح ملی، از طریق هماهنگی میان بخشهای مختلف کارگری کشور، امکان پذیر است. برای این منظور باید فعالیت زیادی در سطح دیدار و گفتگو با کارگران و کار توضیحی در میان آنان وجود داشته باشد. این یک محور فعالیت مبارزاتی بسیار وسیع است که در آن، هر کس، در داخل کشور، می تواند نقش فعال داشته باشد. انتقال دانش مبارزاتی و انگیزه لازم برای برگزاری اعتصابات سراسری مان کارگران بسیار لازم و ضروری می نماید.

پس، سازماندهی اعتصابات صنفی کارگری و یا کمک به سازماندهی این اعتصابات از جمله راهکارهای مبارزاتی موثر و مناسب شرایط فعلی ایران در راستای ایجاد جنبش سرنگون ساز می باشد.

2) بیکاران : مشکل بیکاری بیش از 5 میلیون جوان را در سراسر کشور از هرگونه فعالیت سازنده و یا هرگونه امیدی نسبت به آینده محروم داشته است. بسیاری از حرکتیهای اعتراضی حول این محور قابل تصور است. بطور مثال، جنبش بیکاران برای درخواست ایجاد فرصت شغلی از دولت. با توجه به اینکه بیش از 80 درصد از حیطه ی اقتصاد در اختیار دولت بی کفایت جمهوری اسلامی است، بیکاران حق دارند که برای یافتن یک شغل روی به دولت آورند و او را در این باره مسئول نخست بدانند. کافی است که جوانان بیکار در شهرهای بزرگ، هر روز بطور منظم و مستمر و فقط با یک شعار ساده در مقابل ادارات دولتی مربوط، مانند ادارات کاربابی و ساختمانهای وزارت کار تجمع کنند و این خواسته خود را بیان کنند که «ما کار می خواهیم».

با توجه به اینکه سالانه 850 هزار نیروی شغلی جدید به جمع متقاضیان کار می پیوندند و با توجه به اینکه دولت قادر به ایجاد حتی 200 هزار فرصت شغلی در سال هم نیست، تنها با پی گیری خواست «**ما کار می خواهیم**» می توان این رژیم را از پا درآورد. کافی است که جنبش بیکاران، توسط خود جوانان بیکار سازماندهی شود و درخواست داشتن کار، نه بطور یک خواست عمومی اما ضمنی یا خاموش، بلکه به عنوان یک مطالبه همگانی و خواست فعال و **اضطراری** مطرح شود تا شالوده های اداری و اقتصادی دولت جمهوری اسلامی درهم بیچد.

3) جنبش دانشجویی از یکسو به دلیل ضعف محتوایی و ضعف سازماندهی خود و از سوی دیگر، به علت سیاست زدگی کاذب، دچار تندروی هایی شد که کشش آن را نداشت و لذا به آسانی از هم پاشید. تصور اینکه جنبش دانشجویی بتواند در ایران سال 82، همان کارکردی را داشته باشد که جنبش دانشجویی در سال 1357 یا حتی در سال 1378 داشت، قدری دور از واقع گرایی است. بافت جامعه شناختی دانشجویان نشان می دهد که آنان قادر به شکل دهی به یک جنبش سیاسی فرا دانشجویی، که به تنهایی قادر به براندازی رژیم باشد، نیستند. حال آنکه آنها می توانند، در قالب یک جنبش صنفی قوی و عمل گرا، زمینه های بروز یک حرکت رادیکال وسیع اجتماعی را آماده کنند. آنچه در این راستا دانشجویان می توانند انجام دهند برگزاری پیوسته و برنامه ریزی شده ی حرکتیهای اعتراضی در قبال وضع صنفی، آموزشی و معیشتی خود می باشد. دانشجویان باید خواستههایشان را به طور پی گیرانه دنبال و راهیهای لازم برای پیوند زدن جنبش خود به سایر حرکتیهای اجتماعی را پیدا کنند.

جمهوری اسلامی که خاطرات تلخی از قیام های دانشجویی در سالهای اخیر دارد سخت در جستجوی سرکوب این قشر می باشد. یکی از وظایف مهم دانشجویان، شناختن، مقابله و از کار انداختن مکانیزم های مستقیم یا غیر مستقیم کنترل فعالیتیهای دانشجویی می باشد.

4) جنبش معلمان نیز از استعداد بسیار بالایی برخوردار است. زیرا این قشر از آگاهترین اقشار جامعه است و در عین حال هر حرکت اعتراضی از جانب آن می تواند بسیاری از

نیروهای اجتماعی را به حرکت درآورد، از جمله دانش آموزان و دانشجویان را. درک این نقش ویژه توسط فرهنگیان مهم است، ضمن آنکه دولت هم نمی تواند به راحتی با آنان برخورد سرکوبگرانه کند. زیرا این قشر می تواند حمایت دانش آموزان و حتی والدین آنها را برای حفاظت از خود برانگیزد. در اینجا نیز انجام حرکت‌های سراسری قاطعانه که در سطح کشور انجام گیرد تاثیری به سزا در به زانو درآوردن رژیم خواهد داشت.

این مثالها قابل گسترش است و می تواند شامل کارمندان، سربازان، جوانان به طور عام، زنان و غیره شود. اما حتی اگر به این چهار مثال هم اکتفاء کنیم در می یابیم که چگونه پتانسیل لازم برای بروز جنبش کنار زدن رژیم جمهوری اسلامی در بطن جامعه و در قالب مطالبات صنفی موجود است و تنها تبدیل آن به یک حرکت بالفعل باقی مانده است. شاید کسانی که تصور می کردند بتوانند رژیم اسلامی را در سال 1360 به پایین بکشند قدری ذهنی گرایانه و خام با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی برخورد می کردند، اما امروز این تصور به طور واقعی و عینی شانس پیاده شدن خود را در دل جامعه دارد. یعنی شرایط عینی سرنگون سازی حکومت از حیث اجتماعی مهیا است. اما کار نخست این است که این زمینه را بتوان با حرکت‌های صنفی فعال و مداوم، آماده ی یک جنبش گسترده و سرنوشت ساز بنماییم. هر یک از محورهای چهارگانه بالا اگر مورد پی گیری قرار گیرد، نتیجه مشخصی را به دنبال خواهد داشت: یا دولت به تقاضاها و مطالبات مطرح شده در این جنبش های صنفی پاسخ مثبت می دهد، که در این صورت بودجه ی لازم برای چرخاندن ماشین پر خرج سرکوب و حفظ جایگاه خود در میان هوادارانش را از دست خواهد داد و لذا، بدون حمایت هوادارانش، به راحتی قابل سرنگونی خواهد شد؛

یا به این خواستها پاسخ مثبت و عملی نمی دهد و در این صورت، این حرکت‌های محدود صنفی به سرعت به حرکت‌های فراگیر اجتماعی تبدیل خواهند شد.

در هر دو صورت، مخالفان رژیم و تغییر طلبان برنده خواهند بود. اگر این حرکت‌های صنفی از حالت محدود و پراکنده خود درآید و تبدیل به یک سری حرکت‌های مستمر و منظم شود، بدون شك در فاصله کوتاهی، دولتی که در حال حاضر فاقد قدرت مالی لازم برای پرداختن حتی حقوق کارکنان و کارگران خود است، فرو خواهد پاشید. بنابراین انتظار کشیدن برای آنکه روزی، یک جنبش سیاسی همانند آنچه در سال 56 آغاز شد و در سال 57 به ثمر رسید، قدری بیهوده است. اما بر عکس، امکان، بستر و شرایط مناسب برای آغاز حرکت‌های صنفی و اعتراضات محدود از این دست و تبدیل آن به یک قیام سراسری و وسیع بسیار قوی می باشد.

نتیجه گیری :

ضعف تاریخی فرهنگ سیاسی ایرانی، عقب افتادگی فکری اپوزیسیون، تسلیم پذیری بخش های عمده ای از نسل های گذشته جامعه و دخالت ورزی بیگانگان در قالب حمایت از جمهوری اسلامی سبب شده که راه حل کنار زدن رژیم از طریق یک حرکت رادیکال و با ماهیت صرفاً «سیاسی» در دو دهه ی گذشته ناممکن بوده است. انتظار کشیدن و دست روی دست گذاشتن برای آنکه معجزه ای در این مجموعه رخ دهد نیز بیهوده است، به همین دلیل، با اتکاء به توانهای واقعی و موجود در جامعه، فعالان سیاسی و نیروهای تغییر طلب ایرانی می توانند راه مناسب برای دگرگون ساختن شرایط در ایران را بیابند. با کار کردن بر روی **عناصر ذهنی لازم** برای کنش گری از یکسو و با **فعال ساختن سازماندهی شده حرکت‌های صنفی** از سوی دیگر، می توان به ترکیب مناسب برای شکستن انفعال کنونی دست یافت.

باید از امکاناتی مانند رادیو و تلویزیون‌های ماهواره ای، سایتهای اینترنتی و جلسات و دیدار و گفتگو و یا مکالمات تلفنی با داخل کشور استفاده کنیم و مشوق و مروج گسترش این حرکت‌های صنفی باشیم. با نگاه کردن از این منظر به مسئله مبارزه در ایران، درمی یابیم که سرنگون ساختن جمهوری اسلامی هدفی نیست که دستیابی به آن تنها یک راه داشته

باشد، جنبش های صنفی، پتانسیل بالایی برای تبدیل شدن به حرکت برانداز را دارند، بخصوص در میان کارگران و دانشجویان.

اگر جنبش های صنفی در سطح ملی و سراسری فعال شوند، آنگاه تبدیل کردن آنها به يك جنبش اجتماعی همگانی، با خواسته های سیاسی مشخص، کار دشواری نخواهد بود. در این سیر و روند تبدیلی است که معمایی نبود رهبری نیز از طریق فرایندی خودجوش و با اتکاء به نیروهای اصیل فعال حل خواهد شد و يك آلترناتیو مردم پسند از درون آن بر خواهد ساخت. آلترناتیوی که به جایگزین های مصنوعی و مجهول الهویه که برخی نیروهای غیر مردمی به دور از چشم ملت ایران و در پشت درهای بسته تدارک دیده اند و می بینند، شباهتی نخواهد داشت.

پس با داشتن چنین نگرشی بر مبارزه، هر فرد ایرانی در درون و بیرون از میهن، می تواند يك بستر مبارزاتی برای خود در نظر بگیرد و در این مسیر دست به کوشش و تلاش مادی، مالی، محتوایی، تبلیغاتی، ارتباطاتی، تدارکاتی و غیره بزند. هدف مشترك و تاکتیکی همه این ایرانیان می تواند این گونه خلاصه شود: **روشنگری و گسترش حرکت های صنفی در سراسر کشور در جهت شکل دهی به يك جنبش اجتماعی دگرگون ساز.**³

* *

³ روش ارائه شده در این نوشته برای برون رفت از بن بست کنونی، يك روش در میان روش های ممکن می باشد، اما قطعاً یگانه روش قابل تصور نیست؛ بخصوص آنکه بر حول محوری که ارائه داده ایم، یعنی جنبش های صنفی، می توان نکات اجرایی و محتوایی خرد و کلان بسیاری را اضافه کرد. امیدوارم این نوشتار سبب جلب توجهات کنش گران به سوی برد سیاسی این حرکت های صنفی شود.